

# چرا در «جامعه‌ای برابر» بعضی برابرترند؟!

(زندگی و آثار جورج اورول)

کند؛ یکی از مشهورترین مدارس بریتانیا که فارغ‌التحصیلانش بعدها در شمار خواص، نخبگان و صاحب‌منصبان حاکم بر کشور قرار می‌گرفتند. در یکی از آثاری که اورول سال‌ها بعد نوشت وضع خود به هنگام ورود به ایتن را چنین توصیف کرد: «بی‌پول بودم، ضعیف بودم، زشت بودم، کسی تمایل به معاشرت با من نداشت. سرفه‌ی مزمن دست از سرم بر نمی‌داشت. ترسو بودم و بو می‌دادم... اعتقاد راسخ داشتم که غیرممکن است پیشرفت کنم و این اعتقاد چنان عمیق بود که تا مدت‌ها، حتی پس از دوران بلوغ نیز، هم‌چنان در اعمالم تأثیر می‌گذاشت. تا سی سالگی، همه‌ی برنامه‌های زندگی‌ام بر این فرض مبتنی بود که نه‌تنها در کلیه‌ی اعمال و تصمیمات مهم زندگی شکست خواهم خورد، بلکه بیش از چند سال دیگر زنده نخواهم ماند.»<sup>۱</sup> در مدرسه‌ی ایتن اورول از ضعف مالی رنج می‌برد اما محیط تحصیلی و فکری این دبیرستان، افق‌های تازه‌ای به رویش گشود: «فضای متمدن بُردباری و تسامح [در ایتن] به هر دانش‌آموز فرصت مساعد برای نشو و نمای فردی عرضه می‌کرد.» و معلمان به تفکر مستقل و نوجویی ارزش می‌نهادند.<sup>۲</sup>

«اریک آرتور بلر»، با نام مستعار «جورج اورول»، در سال ۱۹۰۳ به دنیا آمد. اورول در روزگاری سرنوشت‌ساز از تاریخ معاصر زندگی کرد؛ زمانی که دنیا شاهد حوادث بزرگ و رویدادهای خشونت‌بار بسیاری بود: جنگ جهانی اول (۱۹۱۴-۱۹۱۸)، انقلاب روسیه (۱۹۱۷)، بحران مالی و فاجعه‌ی رکود بزرگ اقتصادی در سراسر غرب (۱۹۲۹)، ظهور نازیسم در آلمان (۱۹۳۳)، تصفیه‌های حزبی استالین در شوروی (۱۹۳۶-۱۹۳۷)، جنگ داخلی اسپانیا (۱۹۳۶) و سرانجام جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹-۱۹۴۵). اورول در وهله‌ی نخست نویسنده‌ای سیاسی بود و هرگز از واکنش فکری و هنری در برابر این رویدادهای خطرناک بازنیستاد. نوشته‌های او در گفتگویی زیباشناختی با این رویدادهای تاریخی و انسانی‌اند.



اورول از خانواده‌ای متوسط رو به پایین بود اما با استعدادی که از خود نمایان کرد، توانست به دبیرستان شبانه‌روزی «ایتن» راه پیدا

«من هم طغیان‌گر بودم، ولی طغیان‌گر در صحنه‌ی تئاتر. اورول طغیان‌گر حقیقی بود... در میان همه‌ی دانش‌آموزان، تنها او روشنفکر بود؛ طوطی‌صفت نبود و مستقل فکر می‌کرد.»

کانلی (نویسنده و منتقد انگلیسی و هم‌کلاس اورول در دبیرستان ایتن)<sup>۲</sup>



اریک آرتور بلر (جورج اورول) به همراه هم‌کلاسی‌های خود در مدرسه‌ی ایتن، ۱۹۲۱. جورج اورول اولین نفر نشسته سمت راست، ردیف دوم از پایین.

را بی‌سوادانِ کثیف بنامند؛ باید شاهدِ رفتارِ نفرت‌انگیزِ او باشِ کم‌سن‌وسالِ انگلیسی‌ای باشد که تازه از مدرسه بیرون آمده‌اند و خدمتکارانِ سالخورده و سپیدموی را زیر لگد می‌گیرند. «زمانی می‌رسد که آدم از شدتِ نفرت از هم‌وطنانِ خود آتش می‌گیرد و آرزو می‌کند که مردم بومی برخیزند و این امپراتوری را در خون غرقه کنند.»<sup>۶</sup>

اورول در این‌که حضور استعمار بریتانیا منافی برای کشورهایی مانند هند و برمه به همراه آورده بود، حرفی نداشت؛ اما معتقد بود دستگاهی که آخرین هدفش دزدی و یغماگری است، ستم‌دیده و ستمگر، هر دو، را مسخ می‌کند. ستمگر خود نیز در بند است و از آزادی بی‌بهره و پس از مدتی به پوستی بی‌مغز بدل می‌شود. به عقیده‌ی اورول، حکومت بریتانیا که از یک سو توده‌های عظیم مردمِ نقاط مختلف جهان را به بردگی می‌کشید و از سوی دیگر سنگِ آزادی و آزادمنشی را به سینه می‌زد، نمی‌توانست از آسیبِ این دوگانگی و شکاف در امان بماند: «ما همه از راه غارتِ کارگران آسیایی زندگی می‌کنیم. «روشنفکران» ما همه معتقدند که این کارگران را باید آزاد کرد. ولی سطحِ زندگی ما و بنابراین [محیط مساعد برای ادامه‌ی] «روشنفکری» ایجاب می‌کند که غارتگری ادامه داشته باشد.»<sup>۷</sup>

گذشته از کتاب «روزهای برمه»، چند مقاله‌ی مشهور و خواندنی اورول از جمله «شلیک به فیل» و «اعدام» به دوران حضور او در همین مستعمرات آسیایی بریتانیا برمی‌گردد.

اورول از اشتغال در اداره‌ی پلیس استعفا داد و تصمیم گرفت اوقاتش را وقفِ نویسندگی کند. به همین منظور اتاقی سرد و کوچک در مرکز لندن اجاره کرد. به شهادت همسایگانش، هفته‌ها از اتاقش بیرون نمی‌آمد و صبح تا شب مشغول نوشتن

پس از پایان تحصیلات در آن مدرسه، اورول با این‌که به آسانی می‌توانست به یکی از دانشگاه‌های معتبر کشور وارد شود، ترجیح داد اروپا را ترک کند و به گوشه‌ی دیگری از عالم برود. او در نوزده سالگی برای گذران زندگی به استخدام پلیس امپراتوری بریتانیا درآمد و عازم برمه (میانمار) شد. مشاهدات او در این دوره باعث بیزاری‌اش از استعمار و امپراتوری بریتانیا شد. اورول به‌ظاهر وظیفی را که به عنوان یکی از افراد پلیس به عهده داشت انجام می‌داد ولی باطناً آزرده بود. از مشاهده‌ی وضع مردم بومی و تبعیض و فقدان آزادی رنج می‌برد. از بی‌دردی، بی‌عاطفگی و ریاکاریِ هم‌میهنان‌اش که بر آن مردم حکم می‌راندند، سخت در عذاب بود. سال‌ها بعد اورول نوشت: «هر وقت به داخل زندان می‌رفتم، احساس می‌کردم جای من حقیقتاً در آن سوی میله‌هاست.»<sup>۴</sup> «نه تنها مردم را دار می‌زدیم و به زندان می‌انداختیم، بلکه این اعمال را در مقام مُشتی تجاوزگرِ اجنبیِ ناخوانده انجام می‌دادیم.»<sup>۵</sup>



جورج اورول هنگام عضویت در نیروی پلیس بریتانیا در برمه (نفر سوم ایستاده از سمت چپ).



لندن، دهه‌ی ۱۹۲۰

سرانجام پس از پنج سال، در ۱۹۲۷ اورول از خدمت پلیس امپراتوری استعفا کرد و به انگلستان برگشت. اما تجربه‌هایی که در برمه اندوخته بود، از خاطرش زدوده نمی‌شد. این چنین بود که کتاب «روزهای برمه» خلق شد. «فلوری»، شخصیت اصلی کتاب، مانند اورول در برمه زندگی می‌کند. در جایی از کتاب فلوری شکوه می‌کند که سال‌های پیاپی باید در باشگاه اختصاصی انگلیسی‌ها بنشیند و به یاهوهای احمقی مثل سرهنگ باجر گوش کند که معتقد است این بومی‌های لعنتی ملی‌گرا را باید در روغن داغ جوشاند؛ باید تحمل کند که دوستانِ عزیزِ مشرق‌زمینی‌اش

بود. بعد از چند ماه، مخارج بالای زندگی در لندن باعث شد به پاریس، که در آن زمان شهر به مراتب ارزان‌تری بود، نقل مکان کند. آن‌جا او در رستوران‌ها ظرف‌شویی می‌کرد و شب‌ها را به بدترین و غیربهداشتی‌ترین وضع با ولگردان و گداها و الکلی‌ها در کنج و کنار شهر به صبح می‌رسانید. پس از چندی نیز دوباره به لندن بازگشت و باز به صورت یک بی‌خانمان به زندگی ادامه داد. به‌رغم سابقه‌ی تحصیلی‌ای که می‌توانست سکوی پرتاب اورول به مشاغل «آبرومند» و رسیدن به زندگی «محترمانه» باشد، او از همه چیز دست کشیده و به اعماق جامعه فرو رفته بود.

نطفه‌ی کتاب «آس‌وپاس در پاریس و لندن» در اثنای همین تجربه‌ها بسته شد. اورول در آن دوره واقعاً فقیر بود و همین باعث شد بتواند شرایط زندگی در فقر و محرومیت را به بهترین شکل درک کند.



پاریس،  
دهه‌ی ۱۹۲۰

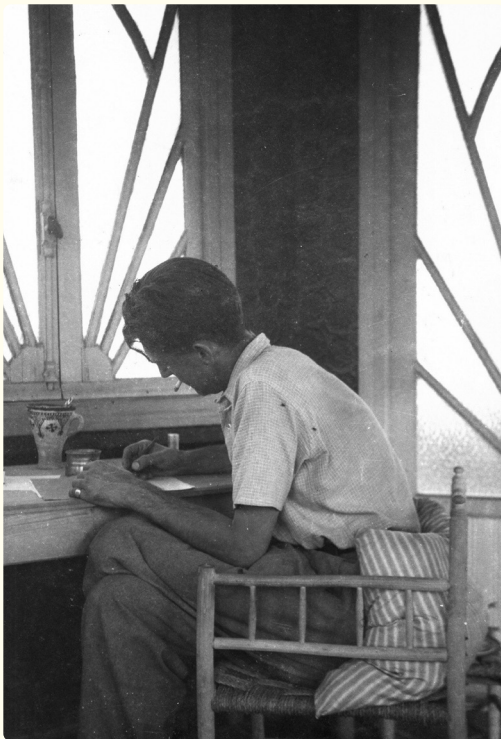
کتاب «آس‌وپاس در پاریس و لندن» که آماده شد، دو ناشر آن را رد کردند؛ از جمله انتشاراتی که سرویراستارش تی.اس. الیوت مشهور بود. اورول نسخه‌ی دست‌نویس کتاب را به یکی از دوستانش داد و از او خواست آن را بسوزاند اما آن دوست این کار را نکرد و با پیگیری‌های او کتاب به چاپ رسید. در همین زمان بود که اریک بلر جوان تصمیم گرفت، برای آنکه آبروی خانواده‌اش نرود، از اسم مستعار جورج اورول استفاده کند؛ اسمی که تا آخر عمر رویش ماند و حتی بسیاری از اطرافیانش هم او را به همین نام می‌خواندند. نهایتاً در ژانویه ۱۹۳۳ «آس‌وپاس در پاریس و لندن» منتشر شد. چاپ مجدد این کتاب در سال ۱۹۴۰ فروشی بسیار موفق داشت و موجب شهرت بیشتر کتاب و درآمد قابل توجهی برای اورول شد که در بیشتر سال‌های عمرش مشکل مالی داشت.

در بسیاری موارد، این کتاب خاطره‌نگاری را به اشتباه تحت عنوان «رمان» منتشر کرده‌اند. طبق گفته‌ی ناشر کتاب (به نقل از اورول) و طبق تحقیقات دهه‌های اخیر، همه‌ی وقایع و شخصیت‌های این اثر واقعی هستند؛ البته در مواردی اسم شخصیت‌ها یا ترتیب زمانی وقایع تغییر یافته‌اند.

«... خیلی‌های دیگر هم بودند که زندگی‌هایشان همین‌قدر عجیب‌وغریب بود: موسیو ژوله، اهل رومانی که یک چشمش شیشه‌ای بود اما انکار می‌کرد؛ فوره‌ی سنگ‌تراش اهل لیموزین؛ روکول خسیس (که وقتی من به هتل آمدم، او مرده بود)؛ و لورن پیر لباس کهنه‌فروش که امضایش را از روی تکه‌کاغذی که همیشه در جیب داشت کپی می‌کرد. اگر آدم وقت داشت و زندگی‌نامه‌ی بعضی از آن‌ها را می‌نوشت، کار مفرحی می‌شد. این که سعی می‌کنم آدم‌های محله‌مان را توصیف کنم صرفاً از سر کنجکاوی یا جالب‌بودن‌شان نیست، بلکه به این دلیل است که آن‌ها بخشی از داستان من هستند. من دربارهی فقر می‌نویسم و اولین برخورد من با فقر در این محله بود. این محله، با کثیفی‌ها و زندگی‌های غیرعادی‌اش، پیش از هر چیز یک کلاس درس دربارهی فقر بود و بعد هم محیطی که تجربیات خود من در آن شکل می‌گرفت. به این دلیل است که سعی می‌کنم تصویری حدودی از زندگی در آن‌جا بسازم.»

آس‌وپاس در پاریس و لندن، فصل ۱





از سال ۱۹۲۹، اورول شروع به انتشار نوشته‌های خود در مطبوعات کرده بود ولی راه درآمد او بیش‌تر کارهای مختلفی بود که در گوشه‌وکنار به‌دست می‌آورد. چندی معلم بود، گاهی در کتاب‌فروشی کار می‌کرد، بعد به مرغداری مشغول شد و سپس در دهکده‌ای به مغازه‌داری پرداخت.

در انگلستان حزب کارگر نماینده‌ی تفکر سوسیالیستی بود و به شدت به آن‌چه دیکتاتوری سرمایه‌داری می‌نامید، حمله می‌کرد و خواستار مالکیت عمومی صنایع بزرگ و اداره‌ی آن‌ها به دست مردم تولیدکننده و توزیع عادلانه‌تر درآمد و عدالت بیشتر در چارچوب دموکراسی پارلمانی بود. اورول در همه‌ی این زمینه‌ها با سوسیالیست‌ها همداستان بود. آن‌چه او را به سوسیالیسم انگلستان پای‌بند می‌کرد<sup>۱</sup>، سنت انسان‌گرایانه و برابری‌خواهانه‌ی آن بود که آزادی‌های مدنی و روابط اجتماعی برادرانه را در میان افراد جامعه قدر می‌نهاد و درصدد نبود که قدرت را به طور مطلق دست یک حزب بسپارد و بقیه‌ی مردم را به انقیاد بکشانند.

در بخشی از همین کتاب، اورول از کبر و تنگ‌نظری تحصیل‌کردگان شکوه می‌کند و می‌گوید تحصیل‌کرده دائماً در هراس است که مبادا توده‌های مردم روزی سر به شورش بردارند و در نخستین فرصت خانه و کتاب‌هایش را بسوزانند و خودش را به کارهای «پست» بگمارند و مثلاً دستور دهند که مستراح‌ها را پاک کند. بنابراین فرد متوسط تحصیل‌کرده پیش خود می‌اندیشد: هر گونه بی‌عدالتی به آزاد گذاشتن ولگردها و اوباش ترجیح دارد. غافل از این‌که «توده‌ی ثروتمند با توده‌ی فقیر فرق ندارد و مسأله آزاد گذاشتن ولگردها و اوباش نیست. ولگردها و اوباش همین حالا هم آزادند، منتها به صورت ثروتمندان...»<sup>۸</sup>

در «آس و پاس در پاریس و لندن» نیز مانند اکثر آثار موفق اورول، سبک کاژ سبک گزارشگری و مستندنویسی است. گزارشگری در این مفهوم، شیوه‌ای است عمیق‌تر از روزنامه‌نگاری ولی مردم‌پسندتر از جامعه‌شناسی. گزارشگر به خلاف جامعه‌شناس کاملاً دربند گردآوری اطلاعات و دسته‌بندی و تحلیل آن‌ها نیست و بیش‌تر به بیان تأثیرات شخصی می‌پردازد و می‌خواهد همان حال‌وهوایی را که در درون تجربه کرده، دوباره بیافریند.

اورول در اواخر عمر در بیان هدف خود از نویسندگی می‌گوید: «آن‌چه بیش از هر چیز به انجامش تمایل داشته‌ام، تبدیل نگارش سیاسی به گونه‌ای نگارش هنری بوده است. نگارش من همواره با گونه‌ای احساس هواداری آغاز می‌شود؛ احساسی مانند حس [خشم در برابر] بی‌عدالتی. هنگامی که آغاز به نوشتن کتابی می‌کنم، به خود نمی‌گویم «می‌خواهم اثری هنری بیافرینم». می‌نویسم چون دروغ‌هایی وجود دارند که در پی افشای آن‌ها هستم؛ حقایقی هستند که می‌خواهم توجه همه را به آن‌ها جلب کنم و دغدغه‌ی اولیه‌ام این است که گوشه‌ی شنوا بیابم؛ در عین حال قادر به نوشتن هیچ کتاب یا مقاله‌ای برای مجلات نیستم مگر آن‌که احساس کنم به کاری هنری و زیبایی‌شناختی دست زده‌ام... در توان من نیست و اگر هم باشد نمی‌خواهم آن جهان‌بینی‌ای که در کودکی کسب کردم را به کلی رها کنم. مادامی که سالم‌ام و زندگی می‌کنم، نثر را از عمق جان باور دارم و به خاک عشق خواهم ورزید و از حجم و شکل اشیاء و به‌دست آوردن اطلاعات [ظاهراً] بی‌فایده و بی‌مصرف لذت می‌برم.»<sup>۹</sup>

### «سوسیالیسم» یعنی چه؟

«سوسیالیسم» در واکنش به بهره‌کشی و استثمار نظام‌های سرمایه‌داری به وجود آمد. در بسیاری از جوامع، نابرابری‌ها در توزیع ثروت و قدرت سیاسی، به بی‌عدالتی می‌انجامد و سوسیالیسم، چنین چیزی را مردود دانسته و آرمان برابری را پاس

می‌دارد. سوسیالیسم، در پی ایجاد جامعه‌ای است که در آن، همکاری و برادری، جای فاصله‌های طبقاتی و شکاف‌های اجتماعی را- که ویژگی جوامع سرمایه‌داری است- بگیرد.<sup>۱۱</sup>

### برخی از مضامین و ارزش‌های مهم در اندیشه‌ی سوسیالیستی

**اجتماع:** سوسیالیسم، انسان‌ها را آفریده‌هایی اجتماعی تصور می‌کند که براساس خصلت مشترک انسانیت با هم پیوند دارند. به گفته‌ی جان دان، شاعر، «هیچ انسانی جزیره‌ای کامل نیست؛ هر انسانی تکه‌ای از قاره است، بخشی از سرزمین اصلی». این گفته به اهمیت اجتماع اشاره می‌کند، و تأثیر تعامل اجتماعی و عضویت در گروه‌های اجتماعی را بر هویت انسان‌ها نشان می‌دهد. سوسیالیست‌ها می‌خواهند در مقابل طبیعت بر تربیت تأکید کنند، و رفتار فردی را به طور عمده بنا بر عامل‌های اجتماعی و نه صفات ذاتی و درونی فرد توضیح دهند.

**برادری:** چون همه‌ی انسان‌ها انسانیت مشترکی دارند، با حسی از دوستی و برادری با هم پیوند یافته‌اند. این ویژگی، سوسیالیست‌ها را برمی‌انگیزد که همکاری را بر رقابت ترجیح بدهند، و جمع‌گرایی را از فردگرایی مطلوب‌تر بدانند. در این دیدگاه، مردم با همکاری قادر می‌شوند توانمندی‌های جمعی خود را آماده ساخته و هم‌بستگی‌های اجتماعی را تقویت کنند، در حالی که رقابت، با گستراندن نارضایتی و درگیری و دشمنی، افراد را به تخاصم و میدان جنگ می‌کشد.

**برابری اجتماعی:** برابری، ارزش اصلی سوسیالیسم است. گاهی سوسیالیسم را به صورت شکلی از مساوات‌طلبی، یعنی باور به تقدم برابری بر ارزش‌های دیگر (مثلاً آزادی)، توصیف کرده‌اند. سوسیالیست‌ها به‌ویژه بر اهمیت برابری اجتماعی تأکید دارند؛ البته برابری نتیجه، نه برابری فرصت. آن‌ها معتقدند که میزانی از برابری اجتماعی تضمین‌کننده‌ی اصلی ثبات اجتماعی و همبستگی است و افراد را وامی‌دارد که خود را با هم‌تایان‌شان یکسان ببینند. برابری اجتماعی پایه و زمینه‌ی اعمال حقوق قانونی و سیاسی را نیز فراهم می‌آورد.

**نیاز:** طرفداری از برابری اجتماعی این باور سوسیالیستی را نیز مطرح می‌کند که سود مادی باید بر پایه‌ی نیاز، و نه صرفاً براساس شایستگی یا کار، توزیع شود. شکل‌گیری کلاسیک این اصل را می‌توان در اصل کمونیستی توزیع مارکس یافت: «از هر کس بنا به توانایی‌اش، به هر کس بنا به نیازش». این اصل، یعنی باور به رفع نیازهای اساسی (گرسنگی، آب، مسکن، بهداشت، امنیت فردی و...)، پیش‌شرط زندگی و مشارکت ارزشمند انسان در زندگی اجتماعی است. اما آشکار است که برای توزیع بر حسب نیاز، لازم است مردم نه فقط با مشوق‌های مادی، بلکه با مشوق‌های اخلاقی برانگیخته شوند.<sup>۱۲</sup>

فاشیست‌ها، سلطنت‌طلبان و هواداران کلیسای کاتولیک. اورول



آیلین اوشانسی، همسر جورج اورول

کسی نبود که بی‌اعتنا و از دور نظاره‌گر رویدادهای بزرگ دنیای خود باشد. به همین جهت پس از شروع جنگ، با همسرش «آیلین اوشانسی»<sup>۱۳</sup> که به تازگی با او ازدواج کرده بود، رهسپار آن کشور شد. گروه کثیری از روزنامه‌نگاران نویسندگان و روشنفکران چپ‌گرای آن دوره، از سراسر جهان، برای مبارزه

اورول، بعد از انتشار «آس‌وپاس در پاریس و لندن» تا شروع جنگ جهانی دوم، هر سال یک کتاب منتشر کرد که هیچ کدام موفقیت اقتصادی نداشتند: «روزهای برمه» (رمان، ۱۹۳۴)، «دختر کشیش» (رمان، ۱۹۳۵)، «زنده باد گل‌های آپارتمانی» (رمان، ۱۹۳۶)، «جاده‌ی اسکله‌ی ویگان» (۱۹۳۷)، «به یاد کاتالونیا» (۱۹۳۸) و «هوای تازه» (رمان، ۱۹۳۹).

جاده‌ی اسکله‌ی ویگان روایتی است مستند از زندگی مشقت‌بار طبقه‌ی کارگر انگلستان در بخش‌های صنعتی شمال این کشور و حاصل سفر چند هفته‌ای اورول به این مناطق. به یاد کاتالونیا هم مشاهدات او از جنگ داخلی اسپانیا است.

جنگ داخلی اسپانیا در سال ۱۹۳۶ آغاز شد؛ یک سو جمهوری‌خواهان و انواع سوسیالیست‌ها بودند و در سوی دیگر



بریگاد بین الملل، جنگ داخلی اسپانیا (جورج اورول انتهای صف).



جورج اورول نفر دوم ایستاده از سمت راست، اسپانیا.



جورج اورول به همراه همسرش آیلین اوشانسی در بریگاد بین الملل، اسپانیا.

«او چنان از لحاظ فکری صادق بود که انسان در کنارش احساس امنیت می‌کرد... ذهن‌اش مانند دادگاهی بود که قاضی در آن [هم‌زمان] وکیل مدافع متهم نیز هست... آزادی در نظر او اسم نبود، فعل بود. و برابری ضرورت حیات به‌شمار می‌رفت... زندگی را جنگی تن‌به‌تن با دروغ می‌دانست.»<sup>۱۴</sup>

پُل پاتز (شاعر) در توصیف اورول

در یکی از نبردهای سنگین، گلوله‌ای به گلوی اورول خورد و «با یک میلی‌متر فاصله» از کنار نای و شاهرگ او گذشت.<sup>۱۵</sup> این جراحت به جنگیدن اورول خاتمه داد و او بعد از مدتی ناچار به ترک اسپانیا شد و به انگلستان برگشت. اورول پس از بازگشت به کشور، دو سال پیش از وقوع جنگ جهانی دوم را در آرامش سپری کرد. البته ناراحتی ریوی او که تمام عمر گریبانگیرش بود، ادامه داشت و حتی بر اثر زخم‌ها و سختی‌های دوران جنگ داخلی اسپانیا شدت یافته بود.

با حکومت فاشیستی فرانکو به اسپانیا رفتند و به جبهه‌ی مردمی در آن‌جا پیوستند و درباره‌ی این فصل از سرگذشت انسان معاصر، شعر و داستان و گزارش نوشتند. تنها از انگلستان دو هزار نفر داوطلبانه و بدون انتظار هیچ‌گونه پاداش به اسپانیا شتافتند و پانصد تن از آنان در این جنگ کشته شدند؛ مردمی که سال‌ها از ستم و تبعیض و نابرابری و بیهودگی زندگی در جوامع ماشینی رنج کشیده بودند و نمی‌توانستند بپذیرند که غایت حیات در کارکردنی بی‌روح و خوش‌گذرانی‌ای بی‌روح‌تر خلاصه می‌شود؛ مردمی که تشنه‌ی ذره‌ای حقیقت و جرعه‌ای برادری بودند. این‌ها ناگهان آن همه آرزوی سرکوب‌شده را در یک نقطه از جهان که گفته می‌شد مردمش برای دفاع از حقیقت و عدالت و برادری به‌پاخاسته‌اند، متبلور دیدند.

کتاب «به یاد کاتالونیا»ی اورول، روایتی است از این واقعه با صداقت و صمیمیتی کم‌نظیر؛ فروتنی و دادجویی نویسنده در این گزارش ادبی، شگفت‌انگیز است.



برمی‌گزید که دیگر نویسندگان بی‌اعتنا از کنار آن می‌گذشتند. موضوع دو مورد از مقاله‌های او عبارت‌اند از: فُکاهیاتی که در آن زمان بچه‌مدرسه‌ای‌ها می‌خواندند و کارت‌پستال‌های بامزه‌ای که در روزنامه‌فروشی‌های کنار دریا به چشم می‌خورد.



جورج اورول در گارد داخلی، جنگ جهانی دوم.

هنگامی که جنگ جهانی دوم شروع شد، اورول به دفعات تلاش کرد که وارد ارتش شود. اما به دلیل شرایط جسمی اش حتی به او اجازه ندادند برای گزارشگری در مناطق جنگی حاضر شود. وقتی که این تلاش‌ها به جایی نرسید، داوطلب «گارد داخلی» شد و در آن‌جا به فعالیت پرداخت. هم‌چنین در پاییز ۱۹۴۱، یعنی زمانی که نویسنده‌ی مستقل بودن دیگر تقریباً ناممکن شده بود، به بخش هندی رادیو بی‌بی‌سی پیوست. آن‌جا او به شدت مشغول به کار شد و اصرار داشت تقریباً همه‌ی برنامه‌هایی را که برای مالایا<sup>۲۱</sup> پخش می‌شد (بخشی که به وی سپرده شده بود)، خودش اجرا کند.



جورج اورول هنگام حضور در بخش هندی رادیو بی‌بی‌سی.

اورول از همان زمانی که از برمه به انگلستان بازگشت، شروع به نوشتن مقاله‌های ادبی و سیاسی برای مجلات کرده بود و به تدریج به عنوان منتقدی تیزبین و دارای فکر مستقل در فضای فکری و ادبی انگلستان مشهور شد. با آنکه اورول چند رمان نیز دارد، در زمان خودش او را عمدتاً روزنامه‌نگاری نکته‌بین و مقاله‌نویسی ماهر می‌دانستند تا نویسنده. سفرها و سپس گزارش‌های کوبنده‌اش به او ویژگی‌ای خاص در دنیای ادبیات و سیاست داده بود. هنوز هم بسیاری از منتقدان ادبی او را یکی از بهترین مقاله‌نویسان تاریخ زبان انگلیسی می‌دانند. جورج اورول مشهور است به این که نثری فوق‌العاده سالم و در عین حال ساده دارد و در دنیای انگلیسی زبان الگوی بسیاری از نویسندگان و خصوصاً روزنامه‌نگاران است.

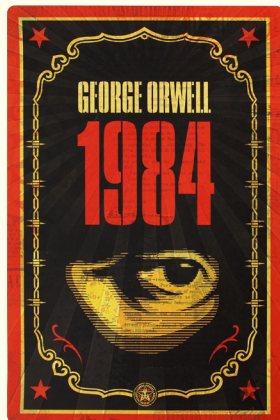


مجموعه مقالات اورول چهار جلد است: «درون نهنگ»<sup>۱۶</sup>، «مقالات انتقادی»<sup>۱۷</sup> و دو جلدی که بعد از مرگش منتشر شدند: «شکار فیل»<sup>۱۸</sup> و «این انگلستان شما»<sup>۱۹</sup>. برخی از خوانندگی‌ترین مقالات او عبارت‌اند از: «سیاست و زبان انگلیسی»، «شکار فیل»، «یک اعدام»، درباره‌ی «گاندی»، «سیاست در برابر ادبیات» (درباره‌ی کتاب «سفرهای گالیور» نوشته‌ی «جاناتان سوئیفت») و مقاله‌ی مشهور «چرا می‌نویسم؟»<sup>۲۰</sup>. هم‌چنین مقاله‌ی «شیر و تک‌شاخ: سوسیالیسم و نبوغ انگلیسی» اورول از جمله مقالاتی است که در سال ۱۹۴۱، در گِیروُدِارِ جنگ جهانی دوم نگاشته شد و نقشی بسیار مهم در تغییر نگرش مردم انگلستان نسبت به سیاست‌های کلان این کشور در طول جنگ ایفا کرد و شاید بتوان ردّ تأثیر آن را در روی کار آمدن حزب کارگر در سال ۱۹۴۵ دید.

گذشته از مقالات ادبی و سیاسی، اورول به سبب همدلی‌اش با زنان و مردان عادی، به‌کرات موضوع‌هایی را برای مقالاتش

به تدریج کار مزرعه رونق می‌گیرد، اما حیوانات از این نکته در عجب‌اند که به استثنای خوک‌ها و حامیان ایشان یعنی سگ‌های نگهبان، زندگی برایشان دقیقاً به همان سختی و دردناکی همیشگی است. حتی حس غروری که به حیوان بودن خود دارند کم‌کم خدشه‌دار می‌شود. روزی از روزها، عصرهنگام که از کشت‌زار برمی‌گردند، می‌بینند خوک‌ها شلاقی به دست گرفته‌اند، مثل انسان‌ها (دشمنان همیشگی حیوانات) روی دو پا راه می‌روند و برای خود حق و حقوقی متفاوت از دیگر حیوانات قائل‌اند. در این میان، شعار اصلی انقلاب یعنی «همه‌ی حیوانات برابرند» که پس از اخراج جونز بر دیوار اصطبل نوشته شده بود را با افزودن متممی به آن، تحریف و استحاله کرده‌اند: «همه‌ی حیوانات برابرند اما برخی از حیوانات برابرترند».

کتاب قلعه‌ی حیوانات یا مزرعه‌ی حیوانات، گذشته از نقد حکومت شوروی، شرح عدول انقلاب‌ها از آرمان‌هایشان است. اورول همواره خود را یک سوسیالیست می‌دانست و درباره‌ی کتاب مزرعه‌ی حیوانات چنین می‌گوید: «من استالین و دارودسته‌اش را صرفاً به دلیل روش‌های وحشیانه و غیردموکراتیک‌شان محکوم نمی‌کنم... از سال ۱۹۳۰ به بعد، تقریباً به هیچ شواهدی برنخوردم که نشان دهد «اتحاد جماهیر شوروی» در حال تحقق بخشیدن به جامعه‌ای است که بتوان آن را حقیقتاً سوسیالیستی نامید. برعکس، نشانه‌های روشن تکان‌دهنده‌ای می‌دیدم که اتحاد شوروی رفته‌رفته به جامعه‌ای سلسله‌مراتبی استحاله می‌یابد که حاکمان آن، مثل هر طبقه‌ی حاکم دیگری، به هیچ وجه تمایل ندارند از اریکه‌ی قدرت پایین بیایند... در واقع به نظر من اعتقاد به این‌که روسیه شوروی سوسیالیستی است...، بیش از هر عامل دیگری مایه‌ی تحریف عمیق و گسترده‌ی مفهوم اصیل سوسیالیسم بوده است. بنابراین، در ده سال اخیر، متقاعد شده‌ام که برای احیای جنبش سوسیالیست، می‌بایست افسانه‌ی شوروی را افشا و رسوا کرد.»

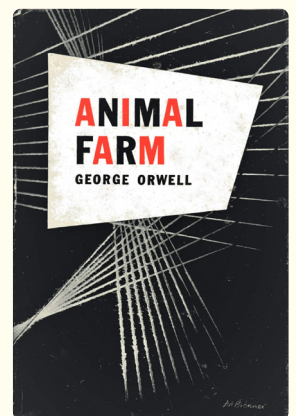


دو سال بعد، یعنی در ۱۹۴۷، اورول نوشتن آخرین کارش «۱۹۸۴» را آغاز کرد؛ شاهکار ادبی دیگری در نقد نظام‌های دیکتاتوری تمامیت‌خواهانه. رمان هزار و نهصد و هشتاد و چهار، تصویرپردازی اورول است از آینده‌ی سیاه جوامع انسانی: دنیا به سه ابرقاره تقسیم شده است.

فشارهای فیزیکی و جسمی سال‌های جنگ، برای سلامتی آدمی که ریه‌هایش از پیش صدمه دیده بودند، بسیار زیان‌بار بود. علاوه بر این مسأله، دوران جنگ تاثیر دردناک دیگری نیز بر روی زندگی اورول داشت: در سال آخر جنگ (۱۹۴۵)، همسر اورول در پی یک عمل جراحی خیلی جزئی از پا افتاد و درگذشت. اورول به دوستی که به دیدارش آمده بود گفت که این واقعه شاید به سبب ضعف و بی‌حالی بوده است؛ گفت که هر دویشان مرتباً بدون دریافت قسمتی یا همه‌ی جیره‌ی غذایی‌شان سرکرده بودند «تا به دیگران سهم بیش‌تری برسد».<sup>۲۲</sup>

اورول با آن که تا آخر عمر خود را سوسیالیست می‌دانست، با حکومت شوروی که در آن دوران استالین رهبری‌اش می‌کرد، به شدت مخالف بود. او شیوه‌های استبدادی استالین در شوروی و محاکمات و تصفیه‌های حزبی به اسم سوسیالیسم و مارکسیسم را همواره نقد می‌کرد و آن را خطری بزرگ برای عدالت و آزادی می‌دانست. در آخرین ماه‌های جنگ جهانی دوم بود که اورول دست‌به‌کار نوشتن «مزرعه‌ی حیوانات» شد که علناً هجوه‌ای بود علیه حکومت دیکتاتوری شوروی و بخصوص شخص استالین. در آن زمان (به‌خلاف سال‌های آغاز جنگ و هم‌چنین سال‌های بعد از اتمام جنگ)، شوروی استالینی متحد اصلی بریتانیا در جنگ با آلمان نازی بود و همین باعث شد چند ناشر از چاپ این کتاب خودداری کنند. در نهایت، بعد از حدود یک سال و نیم و در آخرین روزهای جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵)، مزرعه‌ی حیوانات به بازار بریتانیا آمد و یک سال بعد هم در امریکا منتشر شد:

حیوانات مزرعه‌ای علیه ارباب‌شان، جونز، متحد می‌شوند. ابتدا موفق می‌شوند از شر مستبدان ظالم یعنی انسان‌ها خلاص شوند و کارهای مزرعه را خود به عهده بگیرند، اما بعد از این انقلاب دچار مشکلات عدیده‌ای می‌شوند: «خوک‌ها در واقع کار نمی‌کردند، بلکه مدیریت و هدایت دیگر حیوانات را برعهده گرفته بودند.» با به‌دست‌گرفتن رهبری توسط خوک‌ها، سطل‌های شیری که حاصل زحمت گاوها بودند و هم‌چنین سیب‌هایی که محصول باغ مزرعه بودند، به آن‌ها می‌رسید. خوک‌ها مدام حیوانات را از بازگشت جونز می‌ترسانند و وقتی هم که خطر بازگشت جونز کم‌رنگ شده‌است تهدید تازه‌ای علم می‌کنند تا آن‌ها را مرعوب و مطیع خود سازند.





زده است، زیرا وقتی اورول از جان انسان‌های داستانی‌اش هرگونه شهامت و فداکاری را حذف می‌کند، کشمکش داستانی و جذابیت اثر نیز از بین می‌رود. یگانه راه مبارزه با دیکتاتوری و تمامیت‌خواهی این است که اشخاص در برابر معیارهای جمعی به دفاع از ارزش‌های انسانی برخیزند و از عشق در برابر تنفری سازمان‌یافته دفاع کنند. این امری است که فقدان آن در اثر اورول به شدت احساس می‌شود.

با این همه، ۱۹۸۴ شاهکاری است که در قالبی داستانی جذاب، نظام سلطه را موبه‌مو تجزیه و تحلیل کرده و به تصویر کشیده است؛ میراثی ارزشمند برای ادبیات و سیاست. کتاب ۱۹۸۴ در سال ۱۹۴۹ منتشر شد و استقبال منتقدان و مخاطبان از آن حتی از مزرعه حیوانات هم بیشتر بود. امروز هم که حدود هفتاد سال از چاپ آن می‌گذرد، هنوز نامش در رده‌های بالای فهرست کتاب‌های برگزیده‌ی قرن بیستم دیده می‌شود.

مزرعه‌ی حیوانات و ۱۹۸۴ اورول را به شهرتی جهانی رساندند. هم در دوران زندگی اورول و هم بعد از مرگ او، این دو کتاب از بُرترین سلاح‌های فرهنگی بلوک غرب در برابر بلوک شرق بودند و همین باعث شد فروش سرسام‌آوری داشته باشند. در فضای جنگ سرد و رقابت بین بلوک غرب و شوروی، بعد از جنگ جهانی، غرب از این کتاب‌ها برای گسترش کمونیسم‌هراسی و حتی برای منکوب کردن انقلاب‌های ضداستعماری استفاده می‌کرد. شهرت این کتاب‌ها اورول را یکی از جدی‌ترین نویسندگان مخالف نظام کمونیستی در دنیا معرفی کرد و سبب شد اورول در ذهن بسیاری از مردم عمدتاً نویسنده‌ای راستگرا یا حداکثر طرفدار نظام لیبرالی شناخته شود. اما چنان‌که پیش از این نیز گفته شد، اگر بخواهیم موضع سیاسی اورول را از نوشته‌های خود او برداشت کنیم، به نتیجه‌ای کاملاً متفاوت و حتی متضاد می‌رسیم. او در سال ۱۹۴۷، در مقاله‌ی «چرا می‌نویسم؟» نوشت: «هرچه بعد از سال ۱۹۳۶ (جنگ داخلی اسپانیا) نوشته‌ام، مستقیم یا غیرمستقیم، در مخالفت با حکومت‌های توتالیتر و در دفاع از سوسیالیسم دموکراتیک است.» در مقدمه‌ی نسخه‌ای از مزرعه‌ی حیوانات که بعد از مرگ اورول در آمریکا منتشر شد، عبارت «در دفاع از سوسیالیسم دموکراتیک» از این جمله حذف شد تا مبادا بر تصویر نویسنده‌ی ضدچپ در ذهن مخاطب خدشه‌ای وارد آید. اورول بارها در مقالات دیگر خود هم اشاره کرده که جامعه‌ی مطلوب او جامعه‌ای سوسیالیستی است، و البته تأکید کرده که حکومت شوروی را حکومتی سوسیالیستی نمی‌داند.

اروپا در روسیه مستحیل شده است (ابرقاره‌ی اروسیه) و بریتانیا در ایالات متحده (ابرقاره‌ی اقیانوسیه). سومین ابرقاره شرق‌آسیه است؛ شامل چین، ژاپن و کشورهای همجوار آن. جنگی پایان‌ناپذیر و بی‌هدف ادامه دارد. در این جنگ دو ابرقدرت دیگر علیه سرزمین اروسیه متحد شده‌اند؛ دست‌کم این چیزی است که از طرف «وزارت حقیقت» اعلام شده است.

کل دستگاه حکومت در چهار وزارتخانه متمرکز شده است: ۱- «وزارتخانه‌ی حقیقت» به آموزش و پرورش، اخبار و هنرها می‌پردازد که همگی در عمل به تبلیغات و مغزشویی خلاصه می‌شود. ۲- «وزارتخانه‌ی عشق» از طریق دستگاه مخوف «پلیس اندیشه»، کنترل و نظارت و مجازات افراد را برعهده دارد. ۳- «وزارت فراوانی» مسئول تأمین مایحتاج عمومی و حیره‌رسانی بر اساس نظام کوپنی است. ۴- و بالاخره «وزارتخانه‌ی صلح» که دست‌اندرکار هدایت و حفظ جنگ است.

در اتاق‌ها و راهروهای تمامی منازل و نیز در مراکز عمومی دستگاهی هست به نام «تله‌اسکرین» که کلیه‌ی اعمال و رفتار انسان‌ها را زیر نظر دارد و به مرکز کنترل حکومتی منتقل می‌کند. در این دنیا، حکومت و قدرت در اختیار حزب است و «برادر بزرگ» یا «ناظر کبیر» فرمانروای مطلق است و انسان‌ها هیچ‌گونه اختیار و انتخابی ندارند. سه شعار حزب عبارت‌اند از: «جنگ صلح است»، «آزادی بردگی است» و «جهل قدرت است».

شخصیت اصلی اثر اورول، «وینستون اسمیت»، در وزارتخانه‌ی حقیقت کار می‌کند و مسئولیت او بازنویسی و تحریف تاریخ است؛ به نحوی که منطبق با سیاست‌های کنونی حزب گردد. او هم‌چنین اسامی کسانی را که «تبخیر» شده‌اند، از اسناد و مدارک پاک می‌کند. وینستون اسمیت اما در خفا علیه حزب و زندگی نکبت‌بار خود سر به شورش برداشته و در دفتر یادداشتی، افکار و احساسات شخصی‌اش را ثبت می‌کند. هم‌چنین در حالی که طبق دستور حزب، علاقه بین فرزند و والدین، میان دو مرد، میان مرد و زن، میان زن و زن و اساساً هر نوع پیوندی بین انسان‌ها ممنوع بوده و مجازات‌های شدیدی در پی دارد، وینستون به خودش اجازه‌ی چنان حماقتی می‌دهد که عاشق دختری به نام جولیا شود.

هزار و نهصد و هشتاد و چهار شرح مقاومت و مبارزه‌ی وینستون اسمیت و جولیاست؛ هرچند نافرجام و تلخ. دنیای ۱۹۸۴، دنیایی است آلوده و بی‌رحم که همه‌ی شکیبایی و کرامتی که آدمی در تنگناهای زندگی بروز می‌دهد به‌طور سؤال‌برانگیزی از آن رخت بر بسته است. سال ۱۹۸۴ که فرابرسد، همه ترسو، جاسوس و خائن خواهند گشت. این قضیه حتی به جذابیت اثر نیز لطمه



آخرین خانه‌ی جورج اورول در جزیره‌ی جورا، اسکاتلند.

اورول از کودکی بنیه‌ی ضعیفی داشت و در دوره‌های مختلف زندگی به بیماری‌های مختلفی مبتلا بود. زندگی پُرفرازونشیب و دشوار او نیز به شدت یافتن این بیماری‌ها منجر شد. از سال ۱۹۴۷ مشخص شد که اورول به بیماری سل مبتلاست و دوره‌های درمانی‌ای را نیز گذراند. سال ۱۹۵۰ این بیماری شدت یافت. اورول در آخرین ماه‌های زندگی‌اش، برای بار دوم ازدواج کرد. همسر دومش، سونیا براونل<sup>۳۳</sup> بود که از چند سال پیش با او آشنا بود. براونل کمک سردبیر یک مجله بود و در انتشار برخی از مقالات اورول دست داشت.



سونیا براونل، همسر دوم جورج اورول

اورول با او درباره‌ی نقشه‌های آینده‌اش به بحث می‌پرداخت و طرح داستان جدیدی را که در ذهن داشت با او در میان گذاشته بود اما تقدیر چنین بود که هرگز آن اثر کامل نشود. جورج اورول در ژانویه‌ی ۱۹۵۰ بر اثر خونریزی‌های حاصل از سل، درگذشت. هنگام مرگ، هنوز چهل و هفت سالش تمام نشده بود.

## منابع:

- جورج اورول، «آس و پاس در پاریس و لندن»، ترجمه‌ی بهمن دارالشفایی، نشر ماهی، ۱۳۹۵، چاپ نهم.
- جورج ارول، «چرا می نویسم»، ترجمه سیده آناهیت کزازی، انتشارات آیدین، ۱۳۹۲.
- جرج ارول، «به یاد کاتالونیا»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳، چاپ دوم.
- جورج اورول، «مزرعه‌ی حیوانات»، ترجمه احمد کسائی پور، نشر ماهی، ۱۳۹۸، چاپ بیستم. (با پیش‌گفتار جورج اورول بر ترجمه‌ی اوکراینی مزرعه‌ی حیوانات)
- تام هاپکینسون، «جورج اورول»، ترجمه پیروز سیاوشی، نشر نو، ۱۳۹۷.
- نیل پُستمن، «زندگی در عیش مردن در خوشی»، ترجمه‌ی صادق طباطبائی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۸۴، چاپ چهارم. (بخش یادداشت مترجم)
- ریموند ویلیامز، «جورج اورول»، ترجمه شیرزاد غضنفری، انتشارات ناھید، ۱۳۹۶.

(۱) به یاد کاتالونیا، ص ۷

(۲) به عنوان یک نمونه، یک بار برای سنجش اطلاعات عمومی، به دانش‌آموزان فرمی داده شد که در یکی از پرسش‌هایش، از آن‌ها خواسته شده بود ده تن از بزرگ‌ترین مردان جهان را به تشخیص خود نام ببرند. از مجموع شانزده دانش‌آموز، پانزده نفر نام لنین [که نقطه‌ی مقابل سیاست‌های رایج انگلستان بود] را نوشته بودند. (به یاد کاتالونیا، ص ۹)

(۳) به یاد کاتالونیا، ص ۸

(۴) به یاد کاتالونیا، ص ۱۲

(۵) همان، ص ۱۲

(۶) همان، ص ۱۳

(۷) همان، ص ۱۵

(۸) آس و پاس در پاریس و لندن، ص ۱۳۴ (بخش ۲۲)

(۹) چرا می نویسم، ص ۲۳

(۱۰) لازم به ذکر است که اورول با وجود همدلی، همواره نقدها و ایرادهای بسیاری به حزب کارگر و رهبران آن داشت.

(۱۱) «آشنایی با علوم سیاسی»، پیتر جویس، ترجمه پرویز بابایی، انتشارات معین، ۱۳۹۱، ص ۸۴

(۱۲) «سیاست»، اندرو هیوود، ترجمه‌ی عبدالرحمن عالم، نشر نی، ۱۳۸۹، صص ۷۸-۷۹

(۱۳) Eileen O'Shaughnessy

(۱۴) به یاد کاتالونیا، ص ۱۲

(۱۵) «جورج اورول» (نوشته‌ی تام هاپکینسون)، ص ۳۱

(۱۶) Inside Whale

(۱۷) Critical Essays

(۱۸) Shooting an Elephant

(۱۹) England, Your England

(۲۰) در فارسی منتخبی از مقالات جورج اورول با ترجمه‌ای نه‌چندان مناسب از اکبر تبریزی و با عنوان «مجموعه مقالات جورج ارول» توسط موسسه انتشارات بیک (۱۳۶۳) به چاپ رسیده است.

(۲۱) شبه‌جزیره بزرگی در جنوب شرقی آسیا. بخش‌هایی از کشورهای مالزی، میانمار و تایلند در این شبه جزیره قرار دارد.

(۲۲) «جورج اورول» (نوشته‌ی تام هاپکینسون)، ص ۳۸

(۲۳) Sonia Brownell